

«ابر» در اشعار اخوان ثالث و منوچهری دامغانی

فاطمه راهی

دانشجوی زبان و ادبیات فارسی - دانشگاه تربیت دبیر شهید رجایی

یداله بهمنی مطلق

استادیار - عضو هیأت علمی دانشگاه تربیت دبیر شهید رجایی

چکیده

شاعران برحسب استعداد هنری و جهان‌بینی خویش، به بازسازی و تقلید از طبیعت می‌پردازند و گاه مضمون واحدی را به عنوان خمیرمایه‌ای مشترک در ذهن و زبان خود دنبال و آن را بازآفرینی می‌کنند. مضامین، قالب‌ها و واژگان، با گذشت زمان و تغییر محیط، معانی تازه و نمادین به خود می‌گیرند. یکی از این مضامین «ابر» است، که با رنگ‌ها، اشکال و حالات مختلف در دفتر شعر شاعران، حضور یافته است. در این مقاله بر آنیم تا حضور «ابر» را در اشعار منوچهری دامغانی، شاعر برجسته سبک خراسانی، که به عنوان نماینده این دوره در تصویرسازی و طبیعت‌گرایی محسوب می‌شود؛ با مهدی اخوان ثالث، شاگرد خلف نیما یوشیج و از شاعران بنام دوره معاصر، که دلبستگی و ارتباط خاصی با میراث کهن شعر فارسی و سبک خراسانی دارد، مقایسه کنیم و از این رهگذر، به سیر تحول معنایی این واژه در گذر زمان و سبک‌ها و نیز اشتراکات معنایی، طرز تلقی و قدرت خلاقیت این دو شاعر پی ببریم.

واژگان کلیدی: منوچهری دامغانی، مهدی اخوان ثالث، ابر

مقدمه

شعر امروز ایران، حاصل نگاه متفاوت به جهان اکنون است و این جهان، جهانی است متفاوت با جهان دیروزها. ناگفته پیداست که زاویه نگرش شاعران امروز با دیدگاه پیشینیان به تبع گذشت روزگاران دچار دگرگونی‌های ژرف و گاه بنیادی شده است. هرچند که تمامی آراء و دیدگاه‌های دیروز تا امروز تا فرادها همه و همه ریشه در خاستگاهی واحد دارند و آن تلاش بشر در جست‌وجوی کشف ابعاد رازناک جهان بی‌کرانه‌ای است که آدمی در آن می‌زیسته و می‌زید. اگر انسان بدوی برای تبیین و ترسیم اسرار جهان پدیده‌ها، بیش از انسان امروز به دامان اوهام و خیالات پناه می‌برده است، انسان امروز نیز بی‌نیاز از تصویرگری اشیاء و پدیده‌های دنیای ذهن خود نیست. (گودرزی، ۱۳۷۷: ۱-۵).

طبیعت در همه ادوار شعر فارسی حضور و نمود دارد، اما نه در همه دوره‌ها و به یک شکل و اندازه و یک رنگ. میزان عنایت شاعران به طبیعت و عناصر آن، بسته به جایگاه و جهان‌بینی هریک و نیز خواست و پسند ادب آن روز و روزگار، متفاوت بوده است. طبیعت، گاه هم‌چون سه قرن اول شعر فارسی و دوره سبک خراسانی به عنوان یک موضوع و شاید یک هدف برجسته، در شعر شاعران دیده می‌شود، و گاه به عنوان یک وسیله و واسطه در کنار وسایل و واسطه‌های دیگر برای بازگوکردن هدفی بزرگ‌تر که همانا خالق طبیعت و قدرت آفرینندگی اوست. چنان‌که در شعر شاعران بزرگ سبک عراقی مشهود است، گاه نیز به عنوان میدانی دیگر برای قدرت‌نمایی شاعر در ساختن ابیات جالب و تحسین‌برانگیز، چنان‌که در اشعار سبک هندی جلوه‌گر است.

شعر فارسی را در فاصله سه قرن نخستین یعنی تا پایان قرن پنجم هجری باید شعر طبیعت خواند. زیرا با اینکه طبیعت همیشه از عناصری اولیه در هر زمان و مکانی است و هیچ‌گاه شعر از طبیعت به معنی وسیع کلمه نمی‌توان

تفکیک کرد، شعر فارسی در این دوره بخصوص از نظر توجّه به طبیعت سرشارترین دوره شعر فارسی است. چراکه شعر این دوره شعر آفاقی است و برون‌گرا. (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۸: ۳۲۴)

شعر هر دوره‌ای رنگ آن دوره را با خود همراه دارد. شناخت ارزش واقعی هر شعر لازمه‌اش شناخت جامعه‌ای که شعر برای آن به‌وجود آمده است. هم‌چنین مطالعه در احوال نفسانی شاعر و مخاطبانش می‌باشد. هر شاعر از محیط خود الهام می‌گیرد و رنگ محلّی همین است. (زرین‌کوب، ۱۳۷۹: ۴۲)

منوچهری دامغانی بهترین نماینده این دوره از نظر تصاویر شعری به شمار می‌رود. شعر منوچهری از لحاظ حسّی و آفاقی، نمونه بارز پیوستگی با طبیعت است. چندان‌که گویی نفس زمین، زمزمه جویبار، لطف نسیم، رقص گل‌ها و جوان شدن جهان رادر بهاران از صمیم دل و جان حس می‌کند. نیز پیری و فرسودگی، از نفس افتادن زمین و سکوت آن در زمستان را احساس می‌کند. این طبع پرهیجان و واکنش‌های سریع و حسّاسیت خاصّی در برابر طبیعت دارد که ناشی از فطرت شاعرانه اوست.

(دبیرسیاقی، ۱۳۷۰: ۴۳)

اما در شعر معاصر، نگاه نوین شاعر به جهان درون و برون، بر روابط زبانی تحمیل شده است. شاعر با زبانی سمبلیک سخن می‌گوید. (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۸: ۶۹) پایه و اساس شعر معاصر بر تصویر قرار دارد، تصویری که یا اندیشه‌ای را به نمایش می‌گذارد یا الهامی را. به گفته پاونه، تصویر «نشان‌دهنده گره‌خوردگی عاطفی و عقلانی در برهه‌ای از زمان است». شاعر در شعر معاصر، معنی را صورت‌گری می‌کند و به آن جلوه می‌بخشد تا خواننده را به تأثر وادارد، حال قوت این تصویرها هرچه بیشتر باشد، در شنونده نفوذ پیدا می‌کند و نگاه و دید وی را با خود همراه می‌نماید. (جباری مقدم، ۱۳۸۲، ص ۵-۴) ارت علوم بحیثیات و فناوری

«اخوان ادامه طبیعی شعر سنتی فارسی بود. او تنها شاعر عصر ماست که مجموعه زیبایی‌های سنت را از رودکی تا بهار در خود گلچین کرده است. حتی بخشی از مواد کار خود را از شعرای سبک هندی گرفته است. دو خصوصیت برجسته شعر اخوان، نخست زبان غنی و طنین او و دیگر جنبه اجتماعی شعرش که تصویرهایی از زندگی و تاریخ معاصر دارد.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۰: ۵۹)

تردیدی نیست که شیوه بیان امروزیان کم یا زیاد ریشه در بسیاری از سنت‌های ادبی و کلامی شعر کهن دارد. می‌توان بسیاری از مضامین بزرگان کلام پارسی را، از گذشته‌های دور تا به امروز پی‌گرفت و با بررسی جنبه‌های مختلف شعر از کاربرد واژگان تا سبک و سیاق شاعری و خلق تصاویر و تعابیر و استفاده از شگردهای قدیم و جدید و پرواز تخیل و نفوذ و رسوخ روح او در جسم موضوع مورد نظر، به تازگی و تجدد و یا کهنگی و جمود اندیشه شاعر دست یافت و در مورد فراز و فرود خیال او به داوری نشست.

در این پژوهش به بررسی «ابر» به عنوان یکی از عناصر طبیعت در شعر منوچهری دامغانی شاعری از سبک کهن شعر فارسی و مهدی اخوان ثالث شاعری از دوران معاصر شعر فارسی پرداخته شده است، تا از این طریق به قدرت خلاقیت، طرز تلقی و یا تفاوت‌ها و اشتراکات معنایی و چند و چون شاعری این بزرگان شهادت دهیم.

در همه ادوار شعر به خصوص ۵-۴ هجری استفاده از عناصر طبیعت، از بن‌مایه‌های صور خیال شاعران بوده است. منوچهری دامغانی بهترین نماینده سبک خراسانی از نظر تصاویر شعری به شمار می‌رود. زیرا او توانسته است در حوزه تصویرهای حسّی و مادی طبیعت بزرگ‌ترین شاعر در طول تاریخ ادب فارسی به شمار آید.

از طرفی مهدی اخوان ثالث به عنوان یکی از شاعران دوره معاصر توجه خاص و ویژه‌ای به طبیعت دارد و این مطلب را می‌توان در تصویرسازی‌های شعرش به وضوح مشاهده کرد. اخوان یکی از شاعرانی است که سبک خراسانی در شعرش نمود فراوانی دارد. نادر نادرپور، شاعر معاصر ایران، معتقد است که «هنرم. امید در ترکیب شعر کهن و سبک نیمایی و سوگ او بر گذشته مجموعه‌ای به وجود آورد که خاص او بود و اثری عمیق در هم نسلان او و نسل‌های بعد گذاشت. اخوان در این باره گفته است: «من نه سبک‌شناس هستم نه ناقد... من هم از کار نیما الهام گرفتم و هم خود برداشت داشته‌ام... شاید کوشیده باشم از خراسان دیروز به مازندران امروز برسیم...»

البته میزان عنایت شاعران به طبیعت و عناصر آن بسته به جایگاه و جهان‌بینی هر شاعر و خواست و پسند ادب آن روزگار، متفاوت بوده است. به طوری که طبیعت در سبک خراسانی به عنوان یک موضوع و شاید یک هدف برجسته در شعر شاعران دیده می‌شود. چنان‌که در شعر منوچهری دامغانی می‌توان به وضوح حضور طبیعت را احساس کرد.

آنچه در این تحقیق مورد بررسی قرار می‌گیرد، مقایسه و تطبیق سروده‌های مهدی اخوان ثالث (م.امید) شاعر برجسته ادبیات معاصر فارسی، با اشعار منوچهری دامغانی نماینده سبک خراسانی از نظر استفاده از یکی عناصر طبیعت یعنی «ابر» در اشعارشان می‌باشد. بیان ابیات قابل تطبیق، تعیین بسامد از لحاظ کمی و کیفی، دسته‌بندی عناصر طبیعت نحوه تصویرسازی دو شاعر از «ابر» در این تحقیق منظور نظر بوده است. بررسی تأثیر احتمالی شعرای معاصر، خصوصاً شاعر مورد نظر از بنیان‌های شعر فارسی و سبک خراسانی، همچنین بررسی و مقایسه احساسات و عواطف شعری دو شاعر از دو سبک نسبتاً دور با فاصله زمانی و تعیین شباهت‌ها و تفاوت‌های موجود نگرش آنان به واژه «ابر» در ابیات هر دو شاعر در نهایت، ذهن را به اشتراکات روح و روان انسان و ذوق و احساس ناشی از ارتباط با طبیعت، علی‌رغم تفاوت‌های فرهنگی و فاصله‌های زمانی و مکانی رهنمون می‌شود.

هشتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی بحث و بررسی

نگاهی اجمالی به زندگی و شعر منوچهری و اخوان

منوچهری دامغانی:

قدیمی‌ترین نوشته‌ای که از ابوالنجم احمد بن قوص بن احمد منوچهری، یاد کرده است، لب‌الالباب است. (عوفی، ۱۳۹۱: ۵۳) خود او در جایی از اشعارش از خویش تحت عنوان منوچهری دامغانی یاد کرده است.

برهرکسی لطف کند، لطف بیشتر
بر احمد بن قوص بن احمد کند همی

ولادت او ظاهراً در اواخر قرن چهارم یا سال‌های نخستین قرن پنجم اتفاق افتاده است. زیرا او در اشعاری که به عهد سلطنت مسعود بن محمود سروده چند بار به جوانی خود اشاره کرده است. بنا قول عوفی نیز «اندک عمر بسیار فضل» بود و تاریخ وفاتش را هم در سال ۴۳۲ نوشته اند. (صفا، ۱۳۸۵: ۵۸۰) منوچهری، بهترین نماینده سبک خراسانی از نظر تصاویر شعری به شمار می‌رود. زیرا از نظر توفیق در مجموعه وسیعی از تصاویر گوناگون طبیعت، با رنگ‌ها و خصایص ویژه دید شخصی شاعر او توانسته است شاعر ممتاز این دوره و بر روی هم در حوزه تصویرهای حسّی و مادی طبیعت، بزرگ‌ترین شاعر در طول تاریخ ادب فارسی به شمار می‌رود. تصاویر شعری او اغلب، حاصل تجربه‌های حسّی اوست و از این نظر طبیعت در دیوان او زنده‌ترین وصف‌ها را دارا است. (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۸: ۵۱۰)

شیوه شاعری منوچهری:

در شعر قدیم، شاعران به دلیل پایبندی به الگوهای محدود و منجمد، کمتر از چارچوب تصاویر و توصیف‌های قراردادی گام بیرون می‌نهادند. مثلاً وقتی شاعر به یاد کلمه زلف می‌افتاد، به غیر از بیست تا سی کلمه از پیش معلوم و قراردادی نظیر: شب، قصه، دل، کوتاه، مجنون و... به واژه‌های دیگری نمی‌اندیشید. کلماتی که خود مضامین شعر را نیز به همراه می‌آورد. (حقوقی، ۱۳۷۷: ۲۰۴) همین تداعی قراردادی، موجب مضمون‌سازی‌های مکرر و محدود می‌شد. از همین رو کفایت به توصیفات شاعران قدیم از طبیعت و بهار و... بنگریم تا تکرار و یک‌نواختی آن‌ها را به وضوح دریابیم. گویی همه شاعران از یک باغ و بهار واحد سخن می‌گویند. (روزبه، ۱۳۸۸: ۳۲) شعر این دوره، شعر لحظه‌ها و نگاه‌هاست، که در آن مطلبی مطرح نمی‌شود بلکه شاعر نگاه خاص خود را به یکی از اجزاء طبیعت که در لحظه‌ای خاص کشف کرده است، به کمک تشبیه به خواننده منتقل می‌کند. (شمیسا، ۱۳۸۲: ۷۵)

دنیایی که منوچهری در آن زیسته و یا خود را در آن محدود کرده است، دنیایی است کوچک، با آرمان‌ها و آرزوها و شادی‌ها و غم‌های کوچک. اندیشه‌های بزرگ و متعالی و بینش و نگرش عمیق به جهان و کار جهان و واقعیت‌های بیرونی در شعر او به ندرت به چشم می‌خورد منوچهری شاعری غم‌گریز است، روح جوان و شاداب او سیطره غم را بر نمی‌تابد. او نیز مانند خیام، هر لحظه حضور مرگ را پشت سر خود احساس می‌کند و می‌داند که دیر یا زود همه طعمه مرگیمو از این روی غم دنیا خوردن را کاری بیهوده و عبث می‌پندارد. (مشتاق مهر، ۱۳۷۸: ۳)

شعر شاعری که در دامان طبیعت پرورنده شده و دل‌بسته زیبایی‌های شگفت‌انگیز این دنیای خیال‌پرور است با فریاد باد، سرود رود، کرشمه چشمه و شکوه کوه آشناست و از آن همه زیبایی متبلور است و در زیبا آفرینی‌های شاعرانه در شعر خود از آن یاد می‌کند. (شجاع پور، ۱۳۸۷: ۳۷) در شعر منوچهری با برون‌گرایی و جزئی‌نگری و توصیف اشیاء پدیده‌های مادی مواجهیم. او تصویرش از شعر در این عصر، در حوزه خلق تصاویر گوناگون است. گویی جز این کار وظیفه دیگری برای شاعر نمی‌شناسد. منوچهری برای هر یک از اشیاء برابری خلق می‌کند. درواقع او شاعری است نقاش. (امینی، ۱۳۸۹: ۶۳)

نگرش منوچهری به طبیعت با همه دستاوردهای شاعرانه‌ای که برای ما به ارمغان می‌آورد، در همان صورت و ظاهر متوقف می‌شود و صرفاً شاعرانه است. او مانند نقاشی مینیاتورست، می‌کوشد تا در صورت‌گری و نقش‌پردازی خیال‌آمیز، چهره آشکار و پنهان اجزای طبیعت هیچ گوشه‌ای در سایه قرار نگیرد. (ایلچی، ۱۳۷۸: ۳)

مهدی اخوان ثالث:

مهدی اخوان ثالث با نام شعری - قلمی م. امید- از نظر تاریخی و زمانی دومین چهره نام‌بردار شعر نو در ایران است. اخوان از انگشت‌شمار شاعرانی است که نیما را در زمان حیاتش بسیار زود شناخت و شعرهایش را برای او خواند. (افشار، ۱۳۷۸: ۳۸) اخوان در اسفند ۱۳۰۷ در مشهد متولد شد. خود او در این باره گفته است: «من در این یقین دارم و از پدر و مادر خود شنیدم که در یکی از سال‌ها در یکی از اوقات شب یا روز در توس به قول معروف متولد شدم. یعنی درواقع یک چشم را به دنیا گشودم. توضیح آن‌که چشم دیگرم چندی بعد به دنیا گشوده شد.» (حریری، ۱۳۷۰: ۴۴۹)

اخوان در هنرستان صنعتی مشهد درس خواند و در آن‌جا با زبان آلمانی آشنا شد. از کودکی با موسیقی مأنوس بود و تار می‌زد. در مبارزات ۱۳۲۸ به زندان افتاد. در کودتای مرداد ۱۳۳۲ نیز به زندان افتاد و یک سال زندانی بود. با آن‌که

تحصیلات رسمی نداشت، بحق استاد ادبیات فارسی بود. اخوان سرانجام در شهریور ۱۳۶۹ درگذشت. (شمیسا، ۱۳۸۳: ۴۶۹).

۱-۴- شیوه شاعری اخوان ثالث:

احیای سنت‌های حماسی و اساطیری، صلابت و سنگینی سبک خراسانی، باستان‌گرایی (آرکائیسم) و شیوه روایت‌گری از مهم‌ترین شاخصه‌های شعر اخوان هستند. (شهبازی، ۱۳۸۵: ۱). «سبک اخوان، سمبولیسم اجتماعی است. یک‌بعدی بودن شعر و استفاده از سمبل‌های تک‌معنایی از ویژگی‌های برجسته شعر اوست.» (شمیسا، ۱۳۸۳: ۴۷۷). توفیق اخوان در ایجاد یک زبان مشخص و شیوه بیان فصیح و مستقل، از مهم‌ترین خصایص هنر او به شمار می‌رود. باید او را پیشوای «سبک خراسانی جدید» در شعر معاصر نامید. در این باره خود می‌گوید «من کوشیده‌ام از راه میان‌بری از خراسان به مازندران بروم. از خراسان دیروز به مازندران امروز.» (شفیعی‌کدکنی، ۱۳۹۰: ۱۱۸).

با این‌که سبک شعر اخوان، از نظر زبانی به سبک خراسانی نزدیک است، اما از نظر محتوا تضادی آشکار در این اصل دیده می‌شود. در سبک خراسانی، توصیف طبیعت جایگاه ویژه دارد. شادخواری همراه با طبیعتی جان‌دار و با طراوت، در شعر این سبک موج می‌زند. شعر اخوان، این قوانین را زیر پا می‌گذارد. حتی در جایی که در شعرش به توصیف طبیعت پرداخته، سایه نوعی غم و بن‌مایه تراژیک بر فضای شعر دیده می‌شود. درحالی‌که در سبک خراسانی، بهار حضوری چشم‌گیر دارد، در شعر اخوان، توصیف پاییز بر جسته شده است. پاییز فصل دل‌خواه اخوان است. او در پاییز به کشف زیبایی آرمانی خود دست می‌یابد. پاییز هم زیباست و هم یادآور شکوه از دست‌رفته این همان راز پیوند شاعر با این فصل است. غم نوستالژیکی که در پاییز نهفته است، اگرچه شوم و وحشتناک، ولی دل‌چسب و ستودنی است. چراکه با روان شاعر یکی شده است: شعر اخوان آن‌جاکه به طبیعت برمی‌گردد و چشمه و گل و دشتی را وصف می‌کند و یا به تقلید از صدای پرندگان می‌پردازد و یا ابر و باران را تجسم می‌کند، از قدرت القائی بسیار بهره‌ور است. (دستغیب، ۱۳۷۳: ۵۴)

به‌طورکلی اهمیت عمده کار اخوان مربوط به شعرهای نوآیین و نیمایی است. شعرهای او را می‌توان به سه دوره مستقل طبقه‌بندی کرد: ۱- شعرهای کلاسیک، وی گرایش زیادی به سرودن شعرهای کلاسیک دارد و در این قالب به نوعی طبع آزمایی می‌کند. ۲- شعرهای نوکلاسیک که دوره تکامل اوست و بین شعر نو و کلاسیک است و با نیما و شعر نو آشنا می‌شود و شامل چهارپاره‌ها و دو بیتی‌ها می‌شود. ۳- شعرهای نو که شهرت اخوان، به‌خاطر شعرهای نو نیمایی اوست. درحقیقت اخوان، شاعری نوپرداز است که طبع و ذوقش سخت به شعر کلاسیک گره خورده است. (ترابی، ۱۳۸۰: ۱۹)

شعرهای اخوان اعم از سنتی و نو، در هشت مجموعه چاپ شده است. این مجموعه‌ها عبارتند از: زندگی می‌گوید، اما باید زیست... زمستان، تورا ای کهن بوم بر دوست دارم، آخر شاهنامه، ارغنون، درحیات کوچک پاییز در زندان، دوزخ، اما سرد، از این اوستا.

برخی اشعار اخوان، بیان‌گر لحظه‌هایی از ادراک حسی شاعر است. لحظه‌ای سرشار از ذوق و شوق طبیعت. اوج مستی شاعر از باده‌ای که همان ذات طبیعت است که با ذات آدمی به این مهمانی می‌رسد. این ذوق و مستی در اشتیاق زنده طبیعت نیز، همان بی‌خویشی و سکر مطلوب است (کاخی، ۱۳۸۵، ص. ۱۵۴) یکی از عوامل موجد زیبایی در شعر اخوان، تصویرگرایی و قابلیت تجسم، انواع حس و حال دادن‌ها به کلام، از طریق جان‌دار انگاری و استفاده از گفت‌وگو در شعر و بهره‌بردن از صورخیال است. (احمدپور، ۱۳۸۸: ۱۹۶)

«ابر» در شعر اخوان و منوچهری

برای بازشناختن محتوا و مضمون نو و کهنه در آثار شعرای متقدم و معاصر، می‌توان به شیوه‌ای ظاهراً پیش‌پا افتاده متوسل شد. بدین‌صورت که موضوع واحدی را به عنوان خمیرمایه‌ای مشترک در کارگاه ذهن و زبان شعرای بزرگ دنبال کرد و از باز آفرینی هنری هریک از مضمون‌های مورد نظر به قدرت خلاقیت و چند و چون شاعری آن پی‌برد و از دست به دست شدن موضوع، تازگی اندیشه و خلق تصاویر و تسلط بر واژگان و ابداع و ابتکار شاعر را نتیجه گرفت یا بالعکس به ضعف و ناتوانی نیروی شاعری و کهنگی اندیشه او در ساخت و پرداخت موضوع شعر شهادت داد. (فولادوند، ۱۳۸۷: ۱)

به عنوان مثال ابر، یکی از مضامینی است که از آغاز خلقت «پوستین سرد و نمناکش» بالای سر انسان سایه گستر بوده است. شاعر برحسب استعداد هنری و جهان‌بینی خویش، به بازسازی و یا به قول ارسطو به تقلید و محاکات از طبیعت می‌پردازد. همین امر، وجه تمایز و تفاوت آن با آثار مشابه خواهد بود:

فرخی سیستانی:

برآمد قیرگون ابری زروی نیلگون دریا
چو گردان گشته سیلابی میان آب آسوده
چو رأی عاشقان گردان چو طبع بیدلان شیدا
چو گردان گردبادی تندگردی تیره اندر وا

به تحقیق استاد شفیع کدکنی، شعر فرخی، نسبت به شعرای پس از او برتری مسلم دارد. چون تصاویر آنان به علت عدم تماس مستقیم با طبیعت، سخت ایستاده و مرده است. ابر فرخی و معاصرانش مانند منوچهری از طراوت و بالندگی و پویایی بیشتری برخوردار است. در صورتی که همین «ابر» وقتی جابه‌جا می‌شود و دست به دست، به قآنی می‌رسد به صورت گرد و غباری تیره و دلگیر در گویر خشک به زمین فرو می‌نشیند؛ چون قآنی از خودش چیزی نداشته که صرف ساختار ابر کند:

به گردن تیره ابری بامدادان بر شد از دریا
چو چشم اهرمن خیره چو روی زنگیان تیره
جواهرخیز و گوهرریز و گوهرریز گوهرزا
شده گفتی همه چیره به مغزش علت سودا

حال حرکت و سیروسلوک همین ابر در کارهای اخوان ثالث:

«چنین غمگین و هایاهای

کدامین سوگ می‌گریاندت ای ابر شبگیران اسفندی؟

اگر دوریم اگر نزدیک

بیا با هم بگرییم ای چو من تاریک (اخوان، ۱۳۷۹: ۶۸)

همین یک بند کوتاه و موجز و صادق و صمیمی و دردمندانه، از شعر صبوخی به همه آن چهار، پنج تشبیب یادشده می‌ارزد. «ابر» در برابر طبیعت مرده، به جاننداری زنده و پویا و صاحب ادراک تبدیل می‌شود و شاعر از او می‌خواهد از سر هم‌دردی با او بنالد. آسمانی گرفته و سوگوار و ابری تیره و بغض‌آلود تصویر می‌شود که همه حسرت‌ها و ناکامی‌ها را زارزار می‌گرید.

ابر اخوان، همان ابری است که از بالای رواق خانه فرخی و منوچهری و قآنی در گذر بوده است. اختلاف این ابرها را باید در تفاوت جهان‌بینی و دردمندی و کیفیت استعداد هنری شاعر جست‌وجو کرد، نه در توصیف و تشبیه بی‌جان موضوع. این تباین و تضاد در طبیعت، ناشی از تخاصم و تخالفی است که در زندگی اجتماعی انسان‌ها وجود دارد. ابر انسان شده اخوان، دیگر هیچ وجه اشتراکی با ابر مجعول قآنی ندارد، ابری است غمگسار، همزاد، همدرد و هم صدای شاعر. (فولادوند، ۱۳۸۷: ۱۶).

جلوه‌های ابر در شعر منوچهری:

ابر در شعر منوچهری از طراوت، تازگی، بالندگی و پویایی برخوردار است. ابری جاری بر آفاق و ساری بر دل و جان منوچهری ابری مجرد از تأثیر و تأثر مردم زمانه خویش. شاعر به علت تماس مستقیم با طبیعت، تصویری که از ابر به دست می‌دهد، بسیار پویا و زنده است. منوچهری مانند بسیاری از توصیفات خود از طبیعت، در برابر پدیده‌های جهان هستی می‌ایستد و مثل یک گزارشگر آن را وصف می‌کند. این توصیفات بسیار دقیق و حاصل دقت نظر اوست و از حد وصف فراتر نمی‌رود.

وصف‌هایی در سطح ادراک حسی و کاملاً ساده که هیچ‌گونه پیچیدگی برای خواننده ایجاد نمی‌کند. غالب تصاویر از نوع اثباتی بوده و کاملاً قابل فهم و شفاف هستند. شاعر از دریچه سنت‌های ادبی که در آن همه پدیده‌ها مفهوم از پیش تعیین شده دارند، به عناصر طبیعت می‌نگرد. در شعر او ابر، عمدتاً برای ایجاد باران بهاری با رعد در کشمکش و ستیز است. در ابیات زیر، شاعر از تشبیهات حسی مانند تشبیه ابر به پرچمی سیاه‌رنگ، نقابی بر روی آسمان، مار پیچ‌درپیچ و سیاه، دایه‌ای حبشی که باران را چون شیر در دهان لاله‌ها می‌ریزد، بهره برده و تصاویری بدیع خلق کرده است:

ابر چنان مطرد سیاه و بر او برق	هم‌چو مذهب یکی کتاب مطرد
(دبیرسیاقی، ۱۳۷۰: ۲۲)	
ابر آذاری چمن‌هارا پر از حورا کند	باغ پر گلبن کند، گلبن پر از دیا کند
(همان، ۲۵)	
ابر گهرفشان‌را هر روزیست بار	خندیدن و گریستن و جزر و مد بود
(همان، ۲۹)	
ابر هزمان پیش‌روی آسمان بندد نقاب	آسمان بر رغام او در بوستان ظاهر شود
(همان، ۳۱)	
ابر دبیادوز، دیا دوزد اندر بوستان	باد عنبر سوز، عنبر سوزد اندر لاله‌زار
ابر آذاری برآمد از کران کوهسار	باد فروردین بجنید از میان مرغزار
(همان، ۳۶)	
ابر سیاه‌چون حبشی دایه‌ای شده‌ست	باران چو شیر و لاله ستان کودکی به شیر
(همان، ۴۸)	
باد علم‌دار شد ابر علم شد سیاه	برق چنان‌چون ز زر یک دو طراز علم
(همان، ۷۰)	
برآمد ز کوه ابر مازندران	چو مار شکنجی و ماز اندر آن
چو سندان آهنگران گشته یخ	چو آهنگران ابر مازندران
(همان، ۷۵)	
برآمد زاغ رنگ و ماغ پیکر	یکی میغ از ستیغ کوه قارن
نماز شامگاهی گشت صافی	ز روی آسمان ابر معکن
(همان، ۸۶)	
ابر بهار باز کند مطرد سیاه	هر گه که روی خویش به راود کند همی
(همان، ۱۳۶)	

ابر از طرف کوه برآمد دو سه پایه
آورد لآلی به جوال و به عبایه
ابر از فزع باد چو از کوه بخیزد
تیغی بکشد منکر و میغی بنگیزد
از شرم به رخساره فروهشته وقایه
از ساحل دریا چو حملان به کتف‌سار
با باد درآویزد و لختی بستیزد
آخر نه بس آید به هزیمت بگریزد
(همان، ۱۶۶)

گلستانی در مقاله‌ای بیت زیر را مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته است:

ابر بهاری ز دور اسب بر انگیخته
وز سم اسبش به راه لؤلؤ تر ریخته
(همان، ۲۰۵)

ابر بهاری مانند سوارکاری که اسب خود را به حرکت واداشته است، به تصویر کشیده شده است. اما با اندکی تأمل می‌توان گفت که «برانگیخته» یک واژه جداگانه است و کنایه از با شتاب حرکت کردن و تحریک شدن است و واژه اسب، باید با کسره و به شکل موصوف خوانده شود نه ساکن. چون در این صورت، ابر بهاری هم سوارکار است و هم اسب، که نادرست است. پس بهتر است بگوییم، ابر بهاری مانند اسبی به حرکت واداشته شده است که از سم این اسب مرواریدهای باران فرومی‌ریزد. (گلستانی، ۱۳۷۹، ۲۰)

جلوه‌های ابر در شعر اخوان:

ابر اخوان همان ابری است که از بالای طاق و رواق خانه منوچهری درگذریده است و در آن جز لؤلؤ لالا، گرد زنگار، موی سنجاب، گنبد خضرا، صدف کردار، لوح پیروزه و... هیچ چیز دیگری ندیده است. اختلاف این ابرها را باید در تفاوت جهان‌بینی و دردمندی و کیفیت استعداد هنری شاعر جست‌وجو کرد نه توصیف و تشبیه بی‌جان موضوع و جسمیت محض مضمون. ابر اخوان از مطلع تا مقطع، حامل و حاکی غم و درد و داغ دل است و شعور و عاطفه و هم‌دردی و هم‌نوایی با اقتضاهای جامعه سوگوار روزگار شاعر. چراکه ابر او از اقیانوس فرهنگ بلا دیده و محروم اجتماع سیراب می‌شود نه از آبشخور شاهان و امیران. ابری که اخوان روح خود را در تن مرده و سرد او دمانده است، پاره‌ای از وجود او به حساب می‌آید. (فولادوند، ۱۳۸۷: ۸)

سیاهی از درون کاه‌دود پشت دریاها

برآمد با نگاهی حيله‌گر با اشکی آویزان

به دنبالش سیاهی‌های دیگر آمدند از راه

بگسترند بر صحرای عطشان قیرگون دامان

(اخوان، ۱۳۷۹، ۴۵)

آسمانش را گرفته تنگ در آغوش

ابر، با آن پوستین سرد نمناکش

(همان، ۱۵۲)

سایه روشن بود و روی گیتی از خورشید و ابر

ابرها مانند مرغابی که هر دم می‌پرند

(همان، ۱۶)

از میان ابرهای خسته این امواج نور

نیزه‌های تیرگی پیرای زرین من است

(همان، ۱۸)

ای بسا شب که به مرداب گذشت

زیر سقف سیه و کوتاه ابر

تا سحر ساکت و آرام گریست

باز هم خسته نشد ابر ستبر

(همان، ۸۹)

مرتضی کاخی در کتاب **باغ بی‌برگی** درباره شعر زیر می‌گوید:

شعر «سترون» شعری تمثیلی است که اخوان با استفاده از عناصر طبیعت، ابر سیاه و باران و خورشید و گروه تشنگان که در انتظار آمدن باران هستند، می‌سراید و امید نجات دارد. این ابر فضا را تیره می‌دارد ولی هرگز نمی‌بارد. (محمدی‌آملی، ۱۳۸۹: ۱۱۵) این شعر روایت ابر نازیبی است که پهنه آسمان را سیاه و تاریک می‌کند اما بر مردم نیازمند و زمین تشنه نمی‌بارد. تمثیلی که می‌تواند نشانه‌ای از یک قدرت تحمیقی و پوشالی باشد که فقط وعده و وعید می‌دهد و مردم را گول می‌زند. (کاخی، ۱۳۸۵: ۲۸۴)

ببار ای ابر بارانی، ببار ای ابر بارانی

شکایت می‌کنند از من لبان خشک عطشانم

«شما را ای گروه تشنگان سیراب خواهم کرد»

صدای رعد آمد باز با فریاد غول آسا

ولی باران نیامد...

«آیا این همان ابرست کاندر پی هزاران روشنی دارد؟

و آن پیر دروگر گفت با لبخند زهرآگین:

«فضا را تیره می‌دارد، ولی هرگز نمی‌بارد».

(همان، ۴۸)

در ابیات زیر اخوان به شیوه سمبولیست‌ها از روح و احساس خود در آن می‌دمد. ابرهای تیره، تنها یک تکه ابر نیست، بلکه نمودی از اندوه شاعر است که با تصاویری اتفاقی و عمیق و به کمک عنصر خیال و عاطفه شعری به خواننده القا می‌شود. او جلوه‌های ظاهری را کنار می‌زند تا عمق و حقیقتی دیگر را به مخاطب نشان دهد. ابر در شعر اخوان، به جان‌داری زنده و پویا و صاحب ادراک و عاطفه و شعور تبدیل می‌شود و شاعر از او می‌خواهد که از سر هم‌دردی با او بنالد. شاعر با تصویری که از ابر به دست می‌دهد، فضایی چنان متناسب و هماهنگ ایجاد می‌کند که نه تنها اندوه «ابر شب‌گیر اسفندی» بلکه غم همه عالم را به جان و دل مخاطب سرازیر می‌کند و همه حکایت از اندوه مشترک ابر و شاعر دارد:

چنین غمگین و هایاهای

کدامین سوگ می‌گریاندت ای ابر شب‌گیران اسفندی؟

اگر دوریم اگر نزدیک

بیا با هم بگرییم ای چو من تاریک

(اخوان، ۱۳۷۹: ۶۸)

هرچه هر جا ابر خشم از اشک نفرت باد آبستن
هم‌چو ابر حسرت خاموش‌بار من
(همان، ۸۹)

به ناگاه ابری ستبر و خشن
بگسترد بر آسمان بال‌ها
(اخوان، ۱۳۹۱، ارغنون: ۱۰۰۰)
دیوی ست تنوره‌کش، به گردون میغ
گرداگردش کبودگون کله
یا نی، داهی سیاه‌پستان است
برفش به مثل چو شیر و چو فله
(همان، ۱۱۷)

بمیر ای خشک لب در تشنه کامی
که این ابر سترون را نمی نیست
(اخوان، ۱۳۳۸: ۲۵)

چو گریدهای‌های ابر خزان شب بر سر زندان
به کنج دخمه من هم‌های‌های دیگری دارم
(اخوان، ۱۳۴۸: ۱۰) (وزار)

فضا صاف و زمین خشک و هوا بی‌نم
ندانم پس کدامین ابر بازیده است
که باز از سوی مغرب جنگل انبوه

ابری نیلگون برخاست
(همان، ۷۵)

در صبح بهشت آیین

پر است از خیمه‌های ابر آن اعماق پهناور
و اما ابرهای سایه، رنگارنگ، بی‌باران (همان، ۷۸)

لکه ابری بود

با چادر سیا نامحرم خورشید را پوشید

(اخوان، ۱۳۵۷: ۳۳)

عزت‌الله فولادوند در مقاله‌ای با عنوان «اخوان و سبک خراسانی» ابیات زیر را مورد تحلیل قرار داده است:

این ابرهای دوگانه، شاید از تضاد درون شاعر و تناقض حاکم بر جامعه، رودرروی یکدیگر قرار دارند. با سایه‌روشن تصاویر رنگین و نمناک چنان طراچی و ترسیم و توصیف شده‌اند که گاه سایه خیمه سرد و خیس آن‌ها را بالای سر خود حس می‌کند. ابرهایی که مانند کاروانی پراکنده از کشتی‌های بی‌لنگر، بادبان برافراشته رو به ساحل‌های ناپیدا روانند.
(فولادوند، ۱۳۸۷: ۱۱)

ابرها این بیشه‌های آب و زیبایی



انجمن علمی زبان و ادبیات فارسی

www.anjomantarfi.ir

خیمه‌های خیس نور و سایه اما با نهاد موج
عاصی آزاد ناآرام
ابرها، آواره‌تر رؤیای دریاها
کاروان‌ها، کوه موج و کشتی بی‌لنگر
بادبان‌هاشان ز نسج بی‌قراری‌ها
ابرهایی که سحرگاهان بر اقیانوس پهناور
و ابرهایی که شبانگه بر کویر تشنه می‌بارند
ابرهایی هم‌چو شولای سراپاپوش
و ابرهایی چون شنل تور طراوت بیشه را بر دوش
(همان، ۴۵)

دیده‌ای بسیار
ابرها را در هم رؤیای دریاها
ابرهایی که می‌بارند و می‌بارند، جر جر جر
(همان، ۴۶)

فولادوند، در قسمتی دیگر از این مقاله در تحلیل ابیات زیر می‌گوید:
در این بند از شعر اخوان ابرها و شاعر، سرنوشتی مشترک یافته‌اند، دیگر آن ابرهای باران‌زا و سخاوتمند پیشین نیستند، فقط ابر تصویرند. تشنگان و منتظران خود را به واسطه خشک‌چشمی و تهی‌دستی، سال‌های سال با افسانه آب افسون می‌کنند و از این فریب، ناگزیر خیس خجلت می‌شوند. در واقع، ابرها بیانگر اندوه و تنهایی شاعر هستند.
(فولادوند، ۱۳۸۷: ۱۲)

گرچه می‌گویند یاران، هیچ ابری نیست بی‌باران

لیک
می‌شناسم ابرهایی را که شب‌هنگام

چون شب بارانی تصویر سرشارند

آه،

ابرهایی که چو من تنها

ابر تصویرند، ابر سایه و رنگند

چشمشان دارد دریغ از گریه هم حتی

گرچه می‌دانم چو من غمگین و دلتنگند (همان، ۵۲)

نتیجه‌گیری

از بررسی واژه «ابر» در دیوان منوچهری و آثار اخوان ثالث می‌توان به نتایج ذیل دست‌یافت:
۱- ابر در شعر منوچهری از طراوت، تازگی، بالندگی و پویایی برخوردار است. ابری جاری بر آفاق و ساری بر دل و جان او. منوچهری به علت تماس مستقیم با طبیعت، تصویری که از ابر به دست می‌دهد بسیار پویا و زنده است. ابر منوچهری ابری است مجرد از تأثیر و تأثر مردم زمانه خویش برخلاف ابر اخوان. در شعر منوچهری ابر، با توصیفات زنده

و جان‌دار، وصف‌هایی است در سطح ادراک حسّی و کاملاً ساده که هیچ‌گونه پیچیدگی و ابهامی برای خواننده ایجاد نمی‌کند. غالب تصاویر از نوع اثباتی بوده و کاملاً قابل‌فهم و شفاف و واقعی است و تنها برای بیان زیبایی‌های ظاهری آن توصیف می‌شود.

۲- ابر در شعر اخوان، به جان‌داری زنده و پویا و صاحب عاطفه و شعور تبدیل می‌شود و شاعر از او می‌خواهد که از سر هم‌دردی با او بنالد. شاعر با تصویری که از ابر به دست می‌دهد، فضایی چنان متناسب و هماهنگ ایجاد می‌کند که نه‌تنها اندوه «ابر شب‌گیر اسفندی» بلکه غم همه عالم را به جان و دل مخاطب سرازیر می‌کند. درتوصیف فضاها، تمرکز و پیوندی وجود دارد که یک‌دیگر را فرامی‌خواند. غمگینی، هایاهای، سوگ، گریاندن، ابر شب‌گیر اسفندی، همه حکایت از اندوه مشترک ابر و شاعر دارد.

۳- اخوان به تلفیق محیط برون و درون می‌پردازد و به شیوه سمبولیست‌ها از روح و احساس خود در آن می‌دمد. ابرهای تیره، تنها یک تکه ابر نیست، بلکه نمودی از اندوه شاعر است... ابر اخوان، حاکی غم و درد و داغ دل است و شعور و عاطفه و هم‌دردی و هم‌نوایی با اقتضاهای جامعه سوگوار روزگار شاعر. او جلوه‌های ظاهری را کنار می‌زند تا عمق و حقیقتی دیگر را به مخاطب نشان دهد.

۴- در شعر اخوان ابر بیانگر حسرت‌ها و مصیبت‌ها و ناکامی‌های روزگاران را زارزار می‌گرید و می‌بارد. اخوان با خلوص و صداقتی ویژه فضای غم‌گرفته، آسمانی گرفته و ابری تیره و بغض‌آلود را به تصویر می‌کشد که نمایان‌گر مصائب جامعه بلادیده اطراف اوست. ابری که از فرهنگ محروم مردم و اجتماع سیراب می‌شود. زاویه دید اخوان مثل منوچهری و هم‌عصرانش، بی‌دردی و بی‌مسئولیتی و تغافل نسبت به جامعه نیست، بلکه او پایه‌پای ابرهای آواره، بر جنازه سرد صداقت‌ها و پاکی‌ها اشک می‌ریزد چرا که شاعر روح خود را در تن مرده و سرد او دمانده است و پاره‌ای از وجود او به حساب می‌آید.

۵- منوچهری به یاری شکل‌ها و حجم‌ها و خطوط به تصویرگری از ابر می‌پردازد. این کمیّت‌ها بیش از رنگ در تصویرهای شعری او به کار رفته است. توجه او به شکل هندسی اشیاء مطرح است نه تناسب رنگ‌ها؛ اما در شعر اخوان آمیزه‌ای از ویژگی‌های حسّی اشیاء چون رنگ، حجم، صدا و عطر از یک‌سو و خصوصیات درونی و رازهای نهان ورای محسوسات از سوی دیگر مطرح است.

۶- نگاه اخوان به ابر کل‌گراست و درواقع در جست‌وجوی نشانه‌های آن کلیت حاکم بر هستی است. اما منوچهری جزءگراست و به ابر به صورت جزئی می‌نگرد.

۷- بزرگ‌ترین وجه افتراق این دو شاعر این است که وصف‌های منوچهری از ابر، روشن، ساده و ملموس است. ولی در شعر اخوان عمده توصیفات وی صورت نمادین دارد. مثلاً ابر، سمبلی از اوضاع بد اجتماع و بی‌عدالتی و ظلم حاکم بر جامعه است.

۸- توصیفات منوچهری از ابر با توجه به جوان بودن شاعر بسیار شادی‌بخش و طربناک است و نگرشی صرفاً شاعرانه دارد، اما توصیفات اخوان به دلیل روحیه ناامید شاعر، القاکننده نوعی حزن و اندوه است و می‌توان گفت نگرش شاعر حکیمانه‌تر است.

۹- هر دو شاعر در توصیفات خود به جزئیات توجه خاصی دارند و در توصیف عناصر طبیعت حتی رنگ، بو، شکل و... مورد توجه قرار داده‌اند.

۱۰- هر دو شاعر در توصیف طبیعت با بهره‌گیری از آرایه تشخیص، توصیف‌های زنده و پویایی از عناصر طبیعت بیان کرده‌اند.

جدول فراوانی واژه «ابر» در آثار اخوان ثالث و دیوان منوچهری

زمستان	آخر شاهنامه	از این اوستا ۱۳	ارغنون	تو را ای کهن بوم ...	دوزخ اما سرد	حیات کوچک	زندگی می گوید	جمع	دیوان منوچهری
۳۲	۱۵	۱۳	۲۸	۲۳	۲۸	۹	۱	۱۴۹	۵۴

۱۲- با توجه به جدول فوق می توان دریافت که بسامد استفاده از واژه ابر در آثار اخوان تقریباً سه برابر دیوان منوچهری است و سایه نوعی غم و بن مایه تراژیک بر فضای شعرش دیده می شود.

منابع و مآخذ

۱. اخوان ثالث، مهدی (۱۳۷۹). *زمستان*. تهران: مروارید.
۲. _____ (۱۳۷۹). *از این اوستا*. تهران: مروارید.
۳. _____ (۱۳۹۱). *ارغنون*. تهران: زمستان.
۴. _____ (۱۳۹۱). *تو را ای کهن بوم و بر دوست دارم*. تهران: زمستان.
۵. _____ (۱۳۵۷). *زندگی می گوید اما باز باید زیست*. تهران: توکا.
۶. _____ (۱۳۴۸). *پاییز در زندان*. تهران: روزن.
۷. _____ (۱۳۵۷). *دوزخ اما سرد*. تهران: توکا.
۸. احمدپور، علی (۱۳۸۸). *شهریار شهر سنگستان* (شیوه شاعری و جمال شعری مهدی اخوان ثالث). تهران: کلهر. ثالث).
۹. امینی، اسماعیل (۱۳۸۹). *تصویرسازی در اشعار سهراب سپهری و منوچهری دامغانی، اطلاعات، ۶۳*.
۱۰. ایلچی، حسن (۱۳۷۸). *تصویر طبیعت در دیوان منوچهری دامغانی، اطلاعات، ۲*.
۱۱. افشار، میترا (۱۳۷۸). *شعر و زندگی بیست شاعر نوپرداز*. تهران: صدای معاصر.
۱۲. بهمنی مطلق، حجت الله (۱۳۹۱). *درخت زنده بی برگ* (نقد و تحلیل قصاید شاعران نوپرداز) تهران: سخن.
۱۳. ترابی، ضیاءالدین (۱۳۸۰). *امیدی دیگر*. تهران: دنیای نو.
۱۴. جبّاری مقدم، عباس (۱۳۸۲). *شعر نو از دید اخوان، کیهان فرهنگی، ۲۰۷، ۵*.
۱۵. حریری، ناصر (۱۳۷۰). *گفت و شنود ناصر حریری با اخوان ثالث* (ناگه غروب کدامین ستاره) تهران: بزرگمهر.
۱۶. حقوقی، محمد (۱۳۷۷). *مروری بر تاریخ و ادبیات امروز ایران*. تهران: قطره.
۱۷. دستغیب، عبدالعلی (۱۳۷۳). *نگاهی به مهدی اخوان ثالث*. تهران: ثالث.
۱۸. دبیرسیاقی، محمد (۱۳۷۰). *دیوان منوچهری*. تهران: نشرزوار.
۱۹. زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۹). *شعر بی دروغ شعر بی نقاب*. تهران: علمی ادبی.

۲۰. شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۸). *صورت‌خیال در شعر فارسی*. تهران: آگاه.
۲۱. _____ (۱۳۹۰). *حالات و مقامات م. امید*. تهران: سخن.
۲۲. شمیسا، سیروس (۱۳۸۲). *سبک‌شناسی شعر*. تهران: فردوس.
۲۳. _____ (۱۳۸۳). *راهنمای ادبیات معاصر*. تهران: میترا.
۲۴. شجاع‌پور، علیرضا (۱۳۸۷). *طبیعت در ادبیات، اطلاعات*، ۱، ۳۷.
۲۵. شهبازی، اصغر (۱۳۸۵). *هیچ همچون پوچ عالی نیست، رشد آموزش زبان فارسی*، ۱، ۹۶.
۲۶. صفا، ذبیح‌الله (۱۳۸۵). *تاریخ ادبیات ایران*. ج ۱. تهران: فردوس.
۲۷. عوفی، سدیدالدین محمد (۱۳۹۱). *لباب‌الاباب*. تصحیح عزیزالله عزیزاده. ج ۲. تهران: فردوس.
۲۸. فولادوند، عزت‌الله (۱۳۷۸). *تصویر شب در شعر اخوان*، ۱، *آئینه زندگی*، ۱۷، ۲۷، ۴.
۲۹. کاخی، مرتضی (۱۳۸۵). *باغ بی‌برگی (یادنامه مهدی اخوان ثالث)*. تهران: زمستان.
۳۰. گلستانی، محمدرضا (۱۳۷۹). *خوانش و معنی یک بیت از منوچهری دامغانی، رشد ادب فارسی*، ۲، ۱۰۶.
۳۰. گودرزی، محمدتقی (۱۳۷۶). *شیوه‌های توصیف در شعر معاصر ایران*. پایان‌نامه دکتری (ph-D). دانشگاه آزاد اسلامی. واحد علوم تحقیقات. ۱-۵.
۳۱. مشتاق‌مهر، رحمان (۱۳۷۸). *شاعری دلبسته به مظاهر مادی دنیا (نگاهی به شخصیت و افکار منوچهری دامغانی)*، *کیهان فرهنگی*، ۳، ۱۵۷.
۳۲. محمدی‌آملی، محمدرضا (۱۳۸۹). *آواز چگور (زندگی و شعر مهدی اخوان ثالث)*. تهران: ثالث.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
انجمن علمی زبان ادب فارسی

هشتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی

www.anjomanfarsi.ir